

# عینِ عاشقی

چند روایت از وصل و جدایی

حسین وحدانی



- ۱۲۹..... همیشه فاصله‌ای هست
- ۱۳۹..... نقطه، سر خط
- ۱۵۱..... به پایان آمد این دفتر؟
- ۱۶۹..... یاد من باشد تنها هستم

## رنج و ضرورت

چندین دهه است که ریاضیات و دیگر شاخه‌های علم، با نظریهٔ جذاب آشوب سروکله می‌زنند. شالودهٔ اصلی نظریهٔ آشوب این ایده است که آشوب، همیشه نقطهٔ مقابل و قطب مخالف نظم نیست. سیستم‌های آشوبناک، ترکیبی حیرت‌انگیز از نظم و آشوب‌اند. از بیرون که به آن‌ها نگاه کنیم، رفتاری پیش‌بینی‌ناپذیر دارند و بی‌نظمی از خود نشان می‌دهند؛ اما درون این سیستم‌ها مجموعه‌ای از معادلات قطعی می‌بینیم که با نظم کار می‌کنند. این ایده می‌گوید وقایع بسیار ساده یا کوچک می‌توانند

باعث رفتارها یا حوادث بسیار پیچیده شوند.

نظریه آشوب را اغلب با نام اثر پروانه‌ای می‌شناسیم؛ مثالی از این قطعیت در عین آشفتگی که می‌گوید تغییری به‌غایت کوچک و بی‌اهمیت مانند بال‌زدن پروانه‌ای در برزیل در سیستم آشوبناکی مثل جو سیاره زمین، می‌تواند باعث تغییرات شدیدی در جای دیگر شود؛ مثلاً طوفانی را در تگزاس به راه بیندازد! اگر نظریه آشوب را بپذیرید، ایمان خواهید داشت که در تمامی پدیده‌ها، نقاطی پیدا می‌شود که اندک تغییری در آن‌ها باعث ایجاد تغییرات عظیم خواهد شد.

□

نون پشت تلفن می‌گوید: «تو هم مثل من بلد نیستی "ر" بگویی!» و می‌خندد. در کمتر از یک آن، بازمی‌گردم به عقب، به هشت سال پیش که میم این ناتوانی در "ر" سرایی را در من کشف کرد، به رویم آورد و به آن خندید. میم می‌گفت تو مثل ارکستری هستی که صدای ساز "ر" از آن در نمی‌آید و وقتی نوبتش می‌رسد، با خجالت سکوت می‌کند. در همان یک آن، به یاد می‌آورم که از هشت سال پیش تا حالا کاملاً فراموش کرده بودم که بلد نیستم صدای "ر" را دریاورم؛ تا همین امروز. مثل

گیتارم که سیم چهارمش (که اتفاقاً "ر" کوک می‌شود و بله، روزگار بازیگوشانه با ما شوخی می‌کند و سر به سرمان می‌گذارد!) پاره شده و انگاری وسط حرف‌زدنش، کلماتی را جا می‌اندازد.

□

دوست نادیده‌ای از آن سر دنیا پیام می‌فرستد که «دل‌م برایت تنگ است». این یک جمله به‌غایت ساده، تکراری و پیش‌پاافتاده، و هم‌زمان به‌غایت تأثیرگذار و باورکردنی است. ابهام ازلی-ابدی مفهوم دل‌تنگی، آن قدر چگال و دربرگیرنده است که فراموش می‌کنیم گوینده این جمله، تا به حال حتی ما را ندیده، در آغوش نگرفته و لمس نکرده است. باور می‌کنیم که دل‌تنگ ماست، چون برای درک دل‌تنگی، نیازی به شناختن او یا دل او نداریم. کافی است خودمان فقط یک بار دل‌تنگ شده باشیم تا رشته‌ای نامرئی و جاویدان، ما را به تمام دل‌های تنگ جهان، از اول خلقت تا روز پایان، پیوند دهد. دوست نادیده‌ای که در نیمکره‌ای دیگر، روی مدار و نصف‌النهاری دیگر زندگی می‌کند، بال‌هایش را یک بار گشوده و بسته است: «دل‌م برایت تنگ است.» در نیمکره مقابل، کسی پیام را دریافت می‌کند: طوفانی در دلش به راه

افتاده است. سیستمی آشوبناک‌تر از انسان می‌شناسید؟! اگر شک داریم، می‌توانیم خودمان را دعوت کنیم به تماشا. خیره بشویم در تابلوی زندگی‌مان. ببینیم آن جزئیات به‌نظر بی‌اهمیت، آن کلمات به‌ظاهر ساده که شنیده‌ایم یا بر زبان رانده‌ایم، آن تصمیم‌های کوچک و انتخاب‌های بی‌شمار که ما را به پیش رانده تا به امروز رسیده‌ایم، چه تصویری را ساخته و چه تغییراتی را به وجود آورده است.

□

از سین پرسیده بودم شروع دوست‌داشتن من از کجا بود؟ روزی را به یادم آورد که از درد دندان کلافه شده بودم. رفته بود تا داروخانه سر خیابان، با یک بسته قرص و یک لیوان آب آمده بودم در دفتر، و در شفقت شاید ناخواسته برآمده از دیدن حال و روز زار و رنجور من در روزگار دندان‌درد، در کمتر از آنی تصمیم گرفته بود مرا دوست داشته باشد. میلان کوندرا در جاودانگی‌اش، از دندان‌درد شکنجه‌آوری مثال می‌آورد که آدم را وامی‌دارد بی‌وقفه از این سر به آن سر اتاق برود؛ عملی که آشکارا غیرعقلانه است؛ چون راه رفتن از شدت درد دندان نمی‌کاهد. اما بی‌آنکه بدانید چرا، دندان دردآلود از شما می‌خواهد که به راه رفتن ادامه دهید.

او می‌گوید جمله «من فکر می‌کنم، پس هستم» حرف اندیشمندی است که دندان‌درد را دست‌کم گرفته است! به جایش، «من احساس می‌کنم، پس هستم» حقیقتی است بسیار معتبرتر؛ چون درباره هر موجود زنده صدق می‌کند. از منظر فکرکردن، خوشتن من با خوشتن تو تفاوت اساسی ندارند. آدم‌ها زیادند و اندیشه‌ها کم، بسیار کمتر از تعداد آدم‌ها. همه ما کم‌ویش مثل هم می‌اندیشیم و فکرهامان را با یکدیگر مبادله می‌کنیم، از هم وامشان می‌گیریم یا می‌دزدیم. با وجود این، وقتی کسی پای مرا لگد می‌کند، من فقط درد را احساس می‌کنم نه چیزی دیگر، و فقط من احساس درد می‌کنم و نه کس دیگر! پس اساس خوشتن، فکر نیست، بلکه رنج است، و رنج، بنیادی‌ترین احساس هاست. وقتی پای رنج‌کشیدن در میان باشد، حتی یک گربه هم نمی‌تواند درباره وجود یگانه و تبدیل‌ناپذیر خود تردید کند. در رنج و درد شدید است که جهان محو می‌شود و هریک از ما با خوشتن خویش تنها می‌شویم.

وقتی به عشق آری می‌گوییم، در حقیقت به رنج هم خوشامد گفته‌ایم. لای این در را که باز کنی، رنج هم همراه با عشق به درون قلبت می‌خزد. مولانا می‌گوید باید «دشمن خود شدن، تا دوست روی نماید.» و متأسفانه